بازخوانی یک راز تاریخی

سربازان اسرائیلی در کشتار ۱۷ شهریور

آنچه در زیر می‌آید بخشی از قسمت دوم مجموعه مستند «آب در هاون» که درباره آخرین تلاش‌های نظام سلطه جهانی برای حفظ رژیم شاه، به نوشته و کارگردانی سعید مستغاثی است. در این قسمت برای اولین بار اسناد و مدارک معتبر و منتشرنشده‌ای از حضور سربازان اسرائیلی و عناصر صهیونیست داخلی در کشتار ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ میدان ژاله تهران در مقابل دوربین قرار می‌گرفت. آنچه در همان روزها در میان مردم بر سر زبان‌ها افتاده بود. به مناسبت فرارسیدن سی و هفتمین سالگرد آن فاجعه، به بخشی از متن آن برنامه توجه فرمایید.

فرهنگ مقاومت

تصویر فوق ، عکسی است که در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ توسط آقای عباس ملکی، برداشته شده است. در این عکس به وضوح می‌توان عمق یک فاجعه انسانی و یک قتل‌عام تکان‌دهنده را رویت کرد. قتل‌عامی که نشان از اوج ددمنشی و سبعیت رژیم شاه داشت. نظامیان شاه به دستور مستقیم وی، مردمی را که بی‌خبر از برقراری حکومت نظامی در میدان ژاله تهران جمع شده بودند به گلوله بستند و بنا بر آمار بیش از چهار هزار تن از مردم تهران را به شهادت رساندند. فرمانداری نظامی تهران و متاسفانه همصدا با آن برخی از تاریخ‌پردازان به اصطلاح اصلاح‌طلب، سعی کردند تعداد شهداء را هشتاد و اندی بنمایانند ولی فیلم‌های مستند باقیمانده و اسناد بهشت‌زهرا(س) که در برخی از این فیلم‌ها ثبت شده، حکایت از انتقال بیش از چهارهزار تن به این گورستان و همچنین دیگر گورستان‌های اطراف تهران دارد که بسیاری از این افراد به دلیل عدم شناسایی هویت‌شان، در گورهای دسته‌جمعی دفن شدند و نام آنها هرگز به عنوان شهید ثبت نگردید.

پس از فاجعه جمعه سیاه در میدان شهدای تهران، بسیاری از نجات‌یافتگان آن واقعه این شایعه را با خود تکرار می‌کردند که سربازانی که به سمت مردم تیراندازی کردند، به فارسی تکلم نمی‌کردند.

حضرت امام خمینی(ره) چندی پس از واقعه خونین ۱۷ شهریور، طی سخنانی بر این مسئله که سربازان اسرائیلی و نظامیان سازمان‌های صهیونیستی داخل کشور در کشتار و قتل‌عام مردم تظاهرکننده در میدان شهدای تهران دست داشتند، صحه می‌گذارند. ایشان گفته بودند: «حتی راجع به این قتل‌هایی که شد، به ما گفته بودند که از اسرائیل آمده ولی من سند درست در دست نداشتم. در چند روز پیش از این یک نفر آمد اینجا گفت که فلان آدم پیش من گفته است ...اینها این ملت ما را با سربازهای اسرائیل کشته‌اند...اما واقعیت امر چه بود؟»

با توجه به اینکه براساس اسناد و روایات یاران نزدیک امام، ایشان هرگز خبرها و گزارش‌ها را بدون تحقیق از طریق نمایندگان ویژه خود، نمی‌پذیرفته و براساس شایعات و گفته‌ها، قضاوت نمی‌کردند (فی‌المثل در مورد شهادت آیت‌الله سعیدی به دست مزدوران شاه، علی‌رغم گزارش‌های مختلف و موثق، تا هنگامی که نماینده ایشان از ایران، خبر دقیق نیاورد و آن را با سند و مدرک خدمت ایشان ارائه نکرد، حاضر به صدور اعلامیه درباره شهادت آیت‌الله سعیدی نشدند)، به نظر می‌آید اظهار نظر حضرت امام(ره) درمورد حضور سربازان اسرائیلی در فاجعه ۱۷ شهریور، ناظر به این مطلب بود که مطبوعات اسرائیل فاش ساختند که اسرائیل و مقامات دفاعی این کشور در دوران انقلاب، اسلحه و تفنگ‌های گازی در اختیار رژیم شاه گذاشته بودند. روزنامه هاآرتص در شماره ۲۳ اکتبر ۱۹۷۸ و روزنامه داوارد در شماره‌های ۱۰ و ۲۳ اکتبر و مجله نظامی سیکراهودشیت در شماره سوم نوامبر ۱۹۷۸ نوشتند که اسرائیل چگونه به تقاضای شاه سربازان خود را برای سرکوب انقلابیون به تهران فرستاد.

براساس نوشته این مطبوعات، اسرائیل یک پل هوایی از فرودگاه لود و فرودگاه نظامی رامات داوید از نزدیکی حیفا برای رساندن سلاح‌های خاص به ایران ایجاد کرد. از جمله این سلاح‌ها، تفنگ‌های پخش‌کننده گاز بود که گلوله‌های آن اثر فلج‌کننده داشت. همچنین یک گروهان کماندو و عامل سابوتاژ و عملیات شهری با هواپیماهای شرکت ال عال از اسرائیل به تهران فرستاده شدند. این گروه تابع اداره اطلاعات ارتش اسرائیل بود که در دهه ۶۰ میلادی، فرمانده بخش مانه اسرائیل و سپس مشاور نخست‌وزیر در مسائل مبارزه با تروریسم و کاربرد مهمات مخصوص و تکنیک‌های مربوط به آن بود. در این گروهان تعدادی از صهیونیست‌های ایرانی بودند که زبان فارسی را خوب می‌دانستند و همه افراد واحد، اونیفورم نظامی ارتش ایران را به تن داشتند. مقامات ایرانی این گروهان صهیونیست را سربازانی که از بلوچستان اعزام شده‌اند، معرفی کردند. کارشناسان نظامی اسرائیل و افردی که از تشکیلات پنهان صهیونی ایران مانند سازمان بنی‌بریت (که به عنوان دفاع نظامی از اقلیت یهود در ایران و اعزام به اسرائیل تشکیل شده بودند) در تهران به گروهان اعزامی اسرائیل ملحق شدند. در این روزها یک پایگاه کوچک نظامی نزدیک آبادان و بندرعباس که اسرائیل آن را اداره می‌کرد، محل تمرین عملیات ضد شورش شهری اسرائیل بود.

خبرنگار روزنامه لوموند نیز در گزارش خود در توصیف از جمعه سیاه در تاریخ ۱۷ سپتامبر همان سال نوشت: شایعات در شهر حکایت از فرود آمدن سه هواپیمای حامل کماندوهای اسرائیلی در فرودگاه مهرآباد در چهارشنبه شب می‌کرد و آنها عامل کار کثیفی بودند که سربازان ایرانی حاضر به انجام آن نشدند...

قتل‌عام میدان شهدای تهران در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ نشانگر اوج ددمنشی و سبعیت رژیم شاه بود و ابطال‌کننده این ادعای پوچ که گویا شاه از کشتار مردم پرهیز داشته است. بر اساس سند موجود از دستورالعمل ژاندارمری شاهنشاهی برای حمایت از شهربانی‌ها در تاریخ ۳۱ مرداد ۱۳۵۷ (یعنی کمتر از ۳ هفته به جمعه خونین) که به تایید شخص محمدرضا هم رسیده، نیروهای نظامی از هرگونه تیراندازی هوایی منع شده و دستور داشتند که فقط به سر تظاهرکنندگان یا به قول خودشان شورشیان تیراندازی نمایند!

شاید از همین رو بود، خبرنگار روزنامه گاردین که خود شاهد ماجرا بود، در توصیف جمعه سیاه تهران در ۱۷ سپتامبر ۱۹۷۸ یعنی ۹ روز پس از آن واقعه شوم نوشت: منظره به میدان اعدام شباهت داشت. نظامیان مردمی را که تظاهرات ضد رژیم می‌کردند به گلوله بستند.

خبرنگار بخش انگلیسی روزنامه لوموند نیز در همان تاریخ نوشت: جمعه هشتم سپتامبر، خونین‌ترین روزی بود که ایران بعد از ژوئن ۱۹۶۳ داشته است...

گزارش دوم گاردین به نقل از مخبر اخراجی خانم لیتزر گود بود که نوشت: تصمیم شاه در به کار گرفتن اسلحه به صورت یک نمایش از بی‌رحمی و سفاکی و زورگویی باعث نفرت بیشتر ایرانیان شده است. یک مهندس جوان می‌گفت؛ شاه دوباره به گلوله متوسل شد، چون راه دیگری جز این نمی‌شناسد. فاجعه درست در ساعت ۹ و ۲۰ دقیقه روز جمعه در میدان شهدا اتفاق افتاد، سربازان به سوی جمعیتی حدود پنج هزار زن و مرد جوان که معترض به رژیم شاه بودند، آتش گشودند.

اما پس از همین قتل‌عام وحشیانه رژیم شاه در ۱۷ شهریور بود که بازهم سیل پیام‌های حمایت و پشتیبانی از سوی حکومت آمریکا و دیگر دولت‌های غربی به سوی کاخ نیاوران سرازیر گردید. روز ۹ سپتامبر یعنی درست یک روز پس از جمعه سیاه، کارتر که برای برقراری سازش سادات با اسرائیل در کمپ دیوید به سر می‌برد، از همان‌جا به شاه تلفن زد و در یک تماس پنج دقیقه‌ای ضمن تاکید بر روابط دوستانه دو کشور و ابراز نگرانی از حادثه هشتم سپتامبر، آرزو کرد که شاه بر مشکلات فائق آید. چند ساعت بعد نیز کاخ سفید بیانیه‌ای صادر نمود که بر اهمیت دوستی و روابط دو کشور ایران و ایالات متحده آمریکا تاکید شده بود.

این‌گونه پایمال کردن هرگونه ادعای حقوق بشری در روابط ایران و آمریکا مسبوق به سابقه بود. ۱۵سال قبل جان اف کندی رئیس‌جمهور وقت آمریکا نیز پس از قتل‌عام خرداد ۱۳۴۲ خطاب به شاه پیام فرستاده و از اقدامات وی پشتیبانی کرده بود.

ویلیام سولیوان سفیر وقت آمریکا در ایران، در خاطرات خویش تماس تلفنی و پشتیبانی کارتر از شاه پس از کشتار جمعه سیاه را موجب تقویت روحیه وی و تداوم روش خشونت‌بار وی می‌داند.

انگلیس؛ قاتل رئیسعلی دلواری

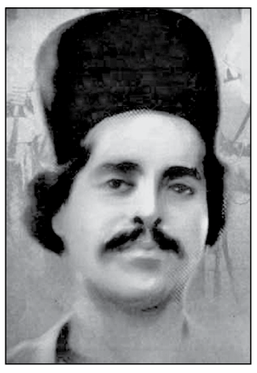

■حبیب احمدزاده

دهها سال این چنین تصور می‌شد که رئیسعلی دلواری، دشمن سرسخت استعمارگران و مبارز نامی ایران زمین، بدون توطئه انگلیسی‌ها و به دلایل شخصی، توسط یکی از افراد محلی به شهادت رسیده است، اما انتشار ترجمه گزارشات ارسالی معاون کنسول بریتانیا در بوشهر (در مرکز اسناد وزارت امورخارجه انگلیس) پس از قریب یکصد سال نشان داد که برخلاف تبلیغات سابق، خود آنان، به طور مستقیم در به شهادت رساندن این مبارز، نقش داشته‌اند.

هربرت چیک - ویس کنسول و گرداننده و میدان‌دار اصلی عمل سیاسی (و در واقع نظامی) دولت بریتانیا در بوشهر، خود از این شهر، برای روسای بالاترش در یکصد سال قبل چنین نوشته است:

پنج‌شنبه پنج ژوئن ۱۹۱۵

رئیسعلی شخصیت شگفت‌انگیزی است. می‌گویند دشمن قسم خورده ماست. برخی هم او را آدم آرامی می‌دانند که کمتر از کوره در می‌رود ولی می‌گویند اگر خشمگین شود قدرت کنترل خود را ندارد. پیشتر سرش به کار خودش بود و کدخدایی می‌کرد و گاهی تجارت، ولی یک سالی است که روش زندگی اش را تغییر داده و در جستجوی راهی برای مطرح کردن خود است. قبلا فکر می‌کردم به دنبال نان و نوایی است و برای خموش ساختن او در این زمینه کارهایی کردم و پیغام‌هایی دادم، ولی گویا کارساز نبوده و او روز به روز بر تندروی خود می‌افزاید. دو سه نفری را در اطرافش برای کنترلش کاشته ام ولی آ نها جرات زیادی برای برخورد جدی با او ندارند.[1]

پنج‌شنبه ۲۷ اوت ۱۹۱۵

خبرها خوب نیست. تلاش برای هم پیمان شدن خان‌ها ادامه دارد و نیز کوشش ما برای ایجاد تفرقه میان آنها، باید یکی از آنها را از میان برداشت. یکی که از میان برداشته شود، چند روزی ادامه فعلی ماجرا به تعویق می‌افتد.[2]

سه‌شنبه یک سپتامبر ۱۹۱۵

به گمانم راه را یافتم. دیشب او را یافتم. میرزا رحمت لیلکی مرا به نزد او برد. صحبت‌ها انجام شد. غلام حسین پذیرفت. شاید هیچکس اشک نریخته مرا ندید. آن کس که باید کار را تمام کند، پذیرفت که چنین کاری را انجام دهد. نه تنها در این دیار بلکه در هر دیاری هر نوع آدمی پیدا می‌شود. پذیرفت و رفت. من و میرزا رحمت بازگشتیم. فهمیده بود در فکرم، اصلا صحبتی نکرد. برچنین مردمی حکومت کردن آسان است. به لقمه نانی خرسندند...[3]

سه شنبه هشت سپتامبر ۱۹۱۵

در سیلاب دگرگونی‌ها حادثه‌ای روی داد. تمام شد. یکی رفت. رئیس علی کشته شد. میرزا رحمت لیلکی همه امروز را چشم به من دوخته بود و وقتی بعدازظهر خبر را آورد از سکوت طولانی‌ام تعجب کرد. هرگز شانه‌اش را نفشرده بودم. پس از پایان دوره طولانی سکوتم، شانه‌اش را فشردم. باید قهقهه سر می‌دادم، ولی نمی‌خواهم. آن کس را که برگزیده بودم کار را تمام کرد. در میان درگیری تیری و فریادی و مرگی... پایانی بر یک ماجرا. آدمی افتاده بر خاک که در خاک خواهد خفت. فردا درباره او و من و آن خاک چه خواهند گفت. من و او جنگیدیم ولی فردا درباره آن کس که تیر را انداخت چه خواهند گفت؟

بی حوصله ام. باید بروم پرسه‌ای بزنم. شبی شرجی و گرم است. ازشهرهیچ صدایی نمی‌آید.[4]

پانویس:

۱- چیک هربرت - گزارش‌های مسترچیک از رویدادهای فارس و بوشهر در جنگ جهانی اول- مترجم پرتو افشین - از مجموعه کتابهای دانشنامه استان بوشهر به دبیری سید قاسم یاحسینی - نشر همسو و حوزه هنری بوشهر - ۱۳۹۲ - ص ۱۳۴

۲- ص ۱۵۰ همان

۳- ص ۱۵۰ همان

۴- ص ۱۵۱ همان

سفری جهادی از تهران به همدان و فیروزکوه

کارگریِ متخصص IT دانشجوی پزشکی و روحانی محبوب بچه‌ها

ساعت ۸ صبح

قبل از همدان مسیرمان را به سمت «کبودرآهنگ» تغییر دادیم و از آنجا هم به سوی «گل تپه»؛ سپس دوراهی غار علیصدر را به سمت چپ حدود ۲۰ کیلومتری رفتیم تا به «قهرود سفلی» رسیدیم. اگر اشتباه نکنم از آنجا تنها ۵۰ کیلومتر تا بیجار کردستان راه مانده بود و این حکایت از آن داشت که ۷۰ کیلومتری هم از همدان گذشته بودیم.

درست هشت و هفت دقیقه وارد روستا شده و هشت و ۱۵ دقیقه هم داخل مدرسه شبانه‌روزی شدیم که جهادگران گروه «منتظران مصلح» از دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی تهران آنجا بودند.

ساعت ۸ و ۴۵ دقیقه

حیاط بزرگ مدرسه ولوله بود، کمیته به کمیته خواهران و برادران جهادگر آماده شده و هر کمیته پذیرایی خود را که یک کیک و آبمیوه ناقابل بود تحویل گرفته و سوار بر خودرو به سمت روستای محل فعالیت خود حرکت می‌کرد. از کمیته پزشکی و دندانپزشکی که در روستاهای مختلف، خدمات مختلف تخصصی را عرضه می‌کردند تا متخصصینی که منزل به منزل وارد خانه‌ها شده تا هیچ‌یک نفری از روستاییان را هم از پیشگیری و درمان جا نیندازند و یا کمیته عمرانی که دانشجویان رشته‌های مختلف پزشکی و پیراپزشکی همگی مشغول تعمیرات منزل و ساخت سرویس بهداشتی بودند حتّی حاج‌آقا محمدی چهره آشنای کودکان و نوجوانان، روحانی جوانی که زینت‌بخش برنامه‌های عمو پورنگ شده و در کنار شور عمو، شعور و معرفت را هم به بچه‌ها منتقل می‌کند؛ او نیز آمده بود روستا تا از روح جهاد و ایثار جهادگران، جان تازه‌ای بگیرد.

ساعت ۱۱ و ۲۰ دقیقه

پس از بازدید از عرصه‌های مختلف، گپ و گفتی داشتیم با افرادی متفاوت در اردو که قرار بود کاری هنری را برای اولین بار رقم بزنند.

یک ماه قبل بود که اردوی جبهه جهادی منتظران خورشید پایان پذیرفته و خبرنگار صدا و سیما گزارشی از این اردوی کامل آماده کرده بود. گویا گزارش در مرحله تدوین بوده که یکی از کارگردانان مستند واحد خبر رسانه ملی آن را دیده و شیفته اردوی جهادی شده بود. وی فی‌الفور طرح اولین مستند خبری و گزارشی معاونت خبر صدا و سیما را از این اردوها آماده و تقدیم معاون خبر می‌کند و این معاون عزیز نیز در کمتر از ۲۴ ساعت موافقت خویش را اعلام کرد. این طرح، مرا ۷صبح پنجشنبه به رسانه ملی می‌کشاند تا نحوه عملیاتی کردن آن را با مدیر مربوط و کارگردان بررسی کنیم ... که بالاخره به حضور گروه مستند در این اردو انجامید که اصلی‌ترین بهانه این سفر چند ساعته نیز، خداقوت و سرکشی از این گروه رسانه‌ای بود. به هرحال ساعت ۱۱و۲۰ دقیقه گروه منتظران صلح را به مقصد تهران ترک کردیم و ساعت ۱۴و۳۰ دقیقه نماز ظهر و عصرمان را در معاونت روابط عمومی خوانده و پس از صرف ناهار حرکت کردیم.

ساعت ۱۵ و ۴۰ دقیقه

ساعت ۱۵/۳۰ با سردار غلامی- مسئول سازمان بسیج سازندگی- قرار داشتیم برای عزیمت به اردوی جهادی متفاوتی در فیروزکوه که ایشان هم ۱۰ دقیقه‌ای تأخیر نمود البته طبق معمول به دلیل جلسات مکرّر و پشت سر هم. جلساتی که گاه مدیران ما را مسخّر خود می‌کند و اوقات اداری را پشت سر هم پر می‌کند البه با شناخت ۵ ساله‌ام از حاج نعمان (غلامی) یقین دارم که او اهل پشت میز نشینی و اداره سازمان متبوعش از پایتخت نبوده و از این استان به آن استان در حال سرکشی از رده‌های زیرمجموعه و به قول خودش «خدا قوت» به آنان است.

حاج نعمان با همان چهره خاکی و شلوار و پیراهن ساده‌اش آمد و البته با محاسن بلندی که جذابیت چهره این مرد خدا را بیشتر نموده است.

این بار مقصدمان روستای آرو بود از توابع شهرستان فیروزکوه.

ساعت ۱۷ و ۵ دقیقه

وارد روستای ییلاقی آرو شدیم با ۳۲۰ خانوار و قریب به هزار و ۲۰۰ نفر جمعیت ساکن. روستایی زیبا و خوش آب و هوا که درختان سر به فلک کشیده گردو در کوچه پس کوچه‌های آن، سایه‌ای مستمر برسر رهگذران ایجاد کرده بود.

در این روستا امّا جهادگرانی متفاوت حضور داشتند؛ ۱۵ جهادگر که همگی متخصصین IT بودند از دو دکترای فناوری اطلاعات تا شش کارشناس ارشد و هفت کارشناس این رشته که خدمات ارزنده‌شان در زیر ساخت‌های فنی و برنامه‌نویسی شبکه‌های تخصصی در سراسر کشور عیان است و اینک آنها را نه در کنار سرورها و رایانه‌ها و ... که بیل و فرغون به دست مشاهده می‌کردم. دستانی که در نهایت موس‌رایانه را لمس کرده بود اینک آمده بودند برای یک پیرزن روستایی که فرزندی معلول داشت اتاقی را بسازند و دیوار خراب او را بازسازی کنند که خدا می‌داند در آن ساعتی که در محضرشان بودم آن پیرزن چگونه مانند یک مادر پیر، گرد جهادگران می‌چرخید و دائما آب و چای می‌آورد تا خستگی ظاهری آنان را برطرف کند.

آن سوی دیگر روستا نیز باز قصّه پیرزنی دیگر که تنهای تنها بود لذا عاجز بود از تعمیر دیوار منزل و حیاطش؛ و در آن منطقه ییلاقی، دیوار خراب یعنی خانه‌ای که با کوچک‌ترین بارانی مملوّ از آب می‌شد و برای او باران یعنی خراب شدن منزل و از بین رفتن وسایل زندگی. امّا این مادر پیر نیز چند روزی بود که حتّی خودش نیز شاهد لبخندهایی بود که مدتی از چهره او رخت بربسته بودند و حضور و خدمت جهادگران، جان دوباره‌ای به حیات او بخشیده بودند و شاید بزرگترین آرزوی او را محقق کرده بودند.

خدمت جهادگران در این روستا، درخواست‌های مردم را برای رسیدگی به سایر خانوارها افزایش داده بود و سردار دینی- معاون فناوری اطلاعات و ارتباطات بسیج- که به قول خودش خادم این گروه جهادی بود به شایستگی نیازمندان را شناسایی و آنان را راهنمایی می‌کرد. آن پیرمرد و پیرزنی که فرزند جوانی داشت را انگیزه می‌بخشید تا آستین همّت را بالا زده و خود به صحنه بیایند چرا که اولویت برای آنانی است که تنها هستند، نیازمندانی که از سویی چشم‌شان به درگاه الهی است و از سوی دیگر به درب خانه که آیا جهادگری می‌رسد که درخواست آنان را لبیک گوید؟!

آری خوشا بر من و شما که زیست‌مان در حکومت علوی نهاده شد حاکمیتی که راهبرش به تأسی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام پس از هزار و ۴۰۰ سال، هنوز فرش زیر پایش گلیم و زیلویی ساده است که ساعتی نشستن روی آن «مرد» می‌خواهد که پایش درد نگیرد. رهبری که حیاتش در اوج سادگی و بی‌آلایشی است و حتی خانواده و فرزندانش نیز از زخارف دنیا دور هستند.

زهی سعادت نصیب من و شماست که در این دنیای دنیّ که جوانان اروپایی و آمریکایی در پی هوای شیطانی و هوس خیالی در حال پرسه زدن‌های باطل هستند؛ چشمان ما روز و شب به تمثال هزاران نوجوان و جوان زیبا صورت و پاک‌سیرتی است که پیشوند مشترک نام همه‌شان «شهید» است و باز هم شکر و سپاس حضرت دوست جلت عظمته را که در این وانفسای روزگار که فرزند آقای خاص را به دلیل افساد مالی و امنیتی و ... به اوین می‌برند خیل عظیمی از کاروان همان نوجوانان و جوانان از جنس نسل سومی و چهارمی این انقلاب، در اوج تخصص و تحصیل در مقاطع مختلف دانشگاهی، در بحبوبه اشتغال روزمره و عناوین و پست‌های مدیریتی در نهادها و ادارات و شرکت‌های دولتی و خصوصی و در اوان حیات مشترک و آغاز پیوند آسمانی؛ لباس خاکی خدمت‌رسانی را برتن نموده و با شعار «همه با هم بسیج سازندگی» به دورترین مناطق و روستاها عزیمت می‌کنند و تمام آنچه در این سال‌ها آموخته‌اند در طبق عشق و اخلاص به مردان غیرتمند و زنان پاکدامن روستایی هدیه می‌کنند ... خدایا! تو را بر این همه نعمت شکر.

اسماعیل احمدی

شعر

آیلان بخواب!

فرزندم دهانت را از آب مگیر!
سرت از بالین نرم ماسه برندار!
آیلان بخواب!
آرام بخواب!
زنده؟! کسی نیست!
همه خوابند! پس توهم بخواب!
گالیپ و ریحان توی آب‌اند!
در انتظار آنها تو هم بخواب!
تا آن زمان که صدای گالیپ! بوسه‌های ریحان بیدارت نکند!
آیلان بخواب!
حق تو در عالم بشریت افسانه است!
تا آن زمان که افسانه است توهم بخواب!
تو هم بخواب! آیلان!

توفیق وحیدی آذر

آیلان کوردی کودک سه ساله پناهجوی کرد سوری که جسدش در ساحل بدروم ترکیه بعد از غرق شدن کشتی پناهجویان از چنگ و جنگ قدرت‌طلبان پیدا شد.

گالیپ برادر پنج ساله و ریحان مادرشان نیز در کشتی غرق شدند.

روزشمار دفاع مقدس

۱۵ شهریور

۱۳۶۰: آزادسازی کرخه کور: در عملیات شهید رجایی و باهنر پس از عملیات شهید چمران، نیروهای خودی به منظور تثبیت موقعیت خود، در پشت خاکریزی که از دشمن در شمال کرخه کور تصرف شده بود. ایجاد موضع نمودند...نیروهای رزمنده به منظور تکمیل اهداف عملیات شهید چمران و آزادسازی کامل شمال کرخه کور، عملیاتی طراحی نمودند...قبل از شروع عملیات، حاج علی هاشمی یکی از سخنرانی های مهیج خود را انجام داد،به گونه ای که همه نیروها به شوق آمدند. درحالی که انفجار دفتر نخست وزیری تازه اتفاق افتاده بود: «شما امشب باید دل امام را شاد کنید. امروز امام محزون است. امام عزادارند. منافقان و عراقیها خوشحالند. امیدوارم امشب ماشه های تفنگتان را با خشم بفشارید و به دشمن امان ندهید.»در دهم شهریور ۱۳۶۰ به مواضع دشمن در حوالی کرخه کور حمله انجام گرفت و موفق شدیم دشمن را از شمال رودخانه به آن طرف برانیم و چند کیلومتر از سرزمین اسلامی را آزاد کنیم. به یاد دو شهید، نام عملیات شهیدان رجایی و باهنر تعیین شد.در این عملیات ارتش و نیروهای جنگ های نامنظم در کنار پاسدارها جنگیدند. پس از عملیات و راندن دشمن از رودخانه کرخه کور به آن طرف، علی هاشمی اطلاعیه ای داد ودر آن نوشت:«کرخه کور با خون مطهر شهدا برای همیشه تاریخ به کرخه نور تبدیل شد.» از آن تاریخ،کرخه کور،به کرخه نور تغییر نام داد و حتی در نقشه های جغرافیایی نیز نام جدیدی که علی هاشمی داده بود ثبت شد.(برگرفته از کتاب نبردهای دشت آزادگان نوشته محمدامین پوررکنی)

۱۸ شهریور

۱۳۶۱: آغاز عملیات قادر درغرب اشنویه و ارتفاعات کلاشن درداخل عراق.

عملیات «قادر» نخستین عملیات مستقل ارتش پس از عملیات بدر بود و سرهنگ «علی صیاد شیرازی» فرماندهی آن

را بر عهده داشت. در این عملیات یگان‌هایی از سپاه و ارتش حضور داشتند.این عملیات دو ماهه طی سه مرحله و با نامهای قادر یک، دو و سه اجرا شد و هدف از انجام آن در غرب، تسلط بر شهر «سیدکان» استان «اربیل» عراق و آزادسازی بلندی‌های منطقه بود. رزمندگان ایرانی در ساعت دو بامداد با رمز «یا صاحب الزمان (عج)» خطوط پدافندی دشمن را شکافته و از غرب شهر «اشنویه» ایران به سوی بلندی‌های «کلاشین» عراق پیشروی کردند. در هر یک از مراحل این عملیات هدف‌هایی تأمین شد، اما عواملی هم‌چون پاتک‌های سنگین دشمن سبب گردید تا سرانجام این عملیات در تاریخ ۱۸ شهریور ۱۳۶۴ با عدم موفقیت کامل روبرو گردد و تنها به انهدام نیروها و ماشین جنگی دشمن اکتفا شود. سرهنگ «حسن آبشناسان» فرمانده تیپ ۲۳ نوهد نیروهای تکاور ارتش در روند این عملیات به شهادت رسید.نتیجه این عملیات پیوسته، آزادسازی بلندی‌های «سر سپندار»، «کلازرده» و «بربرزیندوست»، آسیب سه گردان پیاده کماندویی از سپاه پنجم عراق و کشته و زخمی شدن و اسارت بیش از هزار تن از نیروهای دشمن بود.(به نقل از دانشنامه جنگ ایران و عراق)

۱۹ شهریور

۱۳۶۵: آغاز حرکت نیروهای غواص در جزیره مجنون برای اجرای عملیات.

همچنین در همین تاریخ: در حمله هواپیماهای عراق به یک نفتکش، هفت تن کشته یا زخمی شدند. هفت هواپیمای عراقی برای سرکوبی عملیات پیشمرگان مسلمان کرد عراق، روستای یاغسمر را بمباران کردند. یک هواپیمای سوخو با آتش پدافند قرارگاه رمضان سقوط کرد.

۲۰ شهریور

۱۳۶۴: ناکامی عراق از استفاده از سوپراتاندردهای فرانسه و پس فرستادن سه فروند از آنها به فرانسه (دو فروند آن توسط پدافند ایران ساقط شد.)